



فرید سیاوش

... از پل صراط عبورم نشد، پای چیم لغزیده و پریدم سوی دوزخ برزین. هنوز نمیدانستم از جمله ساهلان، ضایع کنندگان تارکان یا خاشعان نماز قلمداد شده ام یا به گناه آنکه لبانم شگوفه لبانی را چیده بود، یا بخاطر مستی با دختر رز و ماءالشعیر یا شاید در چمنزار هوس چریده باشم یا به گناه چرخش چشمانم به انارستان و ساق های مرمین!؟ به هر گناه که بود از درهای هاویه، سعیر، جحیم، سقر، حطمه، لظی، اجازه ورود به دوزخ را نیافتم و خلاصه کلام از روز الست یا ازل دروازه هفتم یا همان جهنم در سرنوشتم، نوشته شده بود بُردندم آنجا. تقصیر من نبود؛ سرنوشت لامذهب دستم داده بود.

دم در جهنم دیدم مارتین لوتر ایستاده و داد میزند جهنم را خریده ام اجازه نمیدهم کسی وارد آن شود این تجاوز به ملکیت من است؛ چون چشم اش به من افتاد گفت: سیاوش شهسوار شهر آتش از دیار دور میآید به یک دست لاله و بر دست دیگر تنبور می آید؛ خوش آمدی رفیق. دروازه هفتم چهارپلاق برویم گشوده شد و پرتاپ شدم به اسفل السافلین.

خیام را دیدم در خیمه اش که به حافظ میگفت " که رفت به دوزخ و که آمد ز بهشت" آنسوتر باروخ اسپینوزا همشهری هالندیم را در مقابلم یافتم که با گاليله و جوردانو برونو بحث علمی داشتند. برونو همان کشیش خدایپرست که به خاطر عقاید هنجارشکنش محکوم به سوختن در آتش شده بود و پس از مشقت و شکنجه های زیاد در زندان، در سال ۱۶۰۰ در منطقه مزرعه گل های شهر روم سوزانده شد. در گنجی کریم سروش هنوز تاکید داشت وحی یک الهام شاعرانه است.

در گوشه دیگر بحث روی تغییر اقلیم دوزخ جریان داشت. به عضویت هیات تحریر پذیرفته شدم؛ بحث به تشکیل کمیته کار و تقسیم وظایف انجامید. من در دسته ای تنظیم شدم که وظیفه داشتند تا سیستم های حرارتی دوزخ را دستکاری کنند، پس از چند روز تلاش، سیستم را هک کرده و درجه حرارت را بگونه تنظیم کردیم تا حرارت به زیر صفر برود زمستان با برف سنگین آمدن گرفت ذخیره کافی آب پیدا شد و پس از آن برای دوزخ چهار فصل تنظیم گردید. سایر بخش های کمیته کار برنامه های جالب و کار های مهمی را اجرایی ساختند. تنظیم و سرسبزی به شدت جریان و چشمه های زلال خروشان، کار های ساختمانی چشمگیر، مدارس، دانشگاه ها، انجمن ها و اتحادیه های ژورنالستان، شعرا و نویسندگان، هنرمندان و دیگر اصناف فعال شدند؛ کلب های ورزشی، مسابقات، کنسرت ها و دیسکوتیک هارا اندازی. آرایشگاه های با مدرن ترین وسایل گشایش یافت. معروف ترین برند های لباس (ویلیام فیوراوانی، چلنج کاپ، بیرونی وانکویش ۲) و لوازم آرایش (لوریل گروپ، L'Oreal Group، اتود Etude و رولو Revlon) شروع به فعالیت کردند؛ بیشترین فرمایش، دامن های کوتاه یا همان منی ژوب دوست داشتنی بود اما واسکت خریدار نداشت. ضرب تیغ رخسار ها و ساق هارا جلادار ساخته آدمها حق داشتند به چشمان همدیگر نگاه کنند و به زیبایی ها ارزشی داشته باشند. فقط صدای آذان و زنگ کلیسا کمبود بود! شما را چه درد سر دهم که از برکت کار و تلاش دانشمندان، فلاسفه، عقلا، علما، متخصصین فن و حرفه چنان تغییرات بزرگی در دوزخ رونما گشت که در بهشت هنگامه بر پا و رقم داوطلبان تبدیلی به دوزخ میلیونی گشت، اکثریت داوطلبان حوران بودند.

در ترکیب هیاتی به بهشت رفتم تا دلیل مهاجرت به دوزخ را دریابیم و تدابیر لازم اتخاذ. هیات متوجه شد در هر گوشه یک گروپ دینی - مذهبی با پیروان خویش جمع، آیه های آسمانی ویا زمینی را تفسیر و تاویل میکنند و شیر می نوشند؛ سرهای شان خم و ریش های شان تازیر ناف. در بهشت از کنسرت آریانا سعید و مدونا خبری نبود. حوران مانند غلمان ها همه ریش کشیده بودند. سر و صورت شان پوشیده، فقط دوتا چشم شان میدرخشد و از دور به علی بابا و چهل دزد میمانند. حوران اعتراض داشتند که بسیاری از این بهشتی ها، غلمان را بر آنان ترجیح میدهند؛ مجسمه و کارتون مرد ها هم پیدا نمیشود که بخزند و با آن راض و نیاز کنند. حوران خشمگین متقاضیان اصلی پناهندگی در دوزخ ما بودند. رفتم تا با شوخ چشمی گپکافی کنم که صدای خاله نانوا بالون خیالم را ترکاند و گفت یک ذغاله تان چکید؛ من قرصدار تان؛ گفتم یک دوزخ قرصدار شدی. گفت چه گفتی؟ هیچ خاله؛ خراب ما کردی!...

